

ابن سینا از دیدگاه عارفان

کامران کسائی*

عضو هیأت علمی دانشگاه بین المللی امام خمینی قزوین

(گروه ادبیات فارسی)

چکیده:

اگر چه نام ابن سینا بیش از هزار سال است که با فلسفه ، حکمت و پزشکی ایران پیوندی دیرینه دارد و او را به جایگاهی بسیار والا و رفیع در این علوم رسانده ، ولی وی در زمینه های ادب و شعر و عرفان نیز صاحب آرا و نظریاتی خاص است که این عقاید و آرا مورد بحث و مناظره عارفان معاصرش ، (ابوسعید ابی الخیر و نیز تعارض و تعبیر شاعران بزرگ عارف مسلک پس از خود بویژه سنائی ، مولوی و جامی قرار گرفته که اینجانب با تکیه بر آثار منظوم این سه شاعر عارف ، قصد بازگویی ، توضیح و نقد و تفسیر آن دیدگاهها را دارم که اگر خدای بزرگ در توفیق بر من بگشاید ، اصل مقاله خود را تا فرصت مقرر جهت شرکت در کنگره ارسال می کنم که امید است مورد قبول افتد .

* به نشانی : تهران - سعادت آباد - سرو غربی - خیابان شکوفه - پلاک ۱۵ طبقه وسط -
تلفن همراه : ۰۹۱۲۱۴۸۳۶۹۲

مقدمه :

اگر چه در پهنه گسترده ادبیات فارسی با آن همه شاعر و صوفی و عارف در ادوار مختلف ، نام ابن سینا فقط با شاعر و عارف معاصرش -ابوسعید ابی الخیر پیونده خورده و مباحثات و مناظرات و گاه مجادلات آنها معروفترین نوع یک گفتگوی عرفانی است و «داستانی است که بر هر سربازاری هست» ولی باید دانست که در سده های بعد ، شاعران و عارفانی بوده اند که گرایشها و نظرات عرفانی ابن سینا را از نظر گذرانده و در باب آنها سخنسرایی کرده اند که برخی از آن سروده ها را از سر ارادت و ستایش و برخی دیگر حاکی از نكوهش ابن سینا است. ما در این مقاله بر آنیم تا نخست به عرفان و اعتقادات عرفانی بوعلی نگاهی گذرا بکنیم و سپس با تکیه بر آثار منظوم سه شاعر و عارف بزرگ یعنی سنائی ، مولوی و جامی ، نظرات و دیدگاههایشان را نسبت به افکار عارفانه و راه و روش صوفیانه ابن سینا بیان کنیم .

هر چند نام نامی و پرآوازه حکیم شیخ الرئیس ابوعلی سینا (۴۲۸-۳۷۰) هـ . نزدیک به هزار سال است با دانشهایی چون فلسفه ، طب ، حکمت ، ریاضی و ... پیوندی دیرینه و ناگسستنی خورده ، ولی باید توجه داشت که او در زمینه های عرفان و تصوف نیز صاحب آرا ، آثار ، عقاید و نظریاتی است که در نوع خود منحصر به فرد و جالب توجه است . بعضی از این افکار و گرایشهای عرفانی در میان چندین نوشته اش به چشم می خورد که در آنها کوشیده است مراحل سیر و سلوک عقلی انسان را در قالب رمز و استعاره بیان کند. از جمله آنها ، رساله حی بن یقظان ، رساله طیر و رساله سلامان و ابدال است . گذشته از این آثار یاد شده ، او در سه بخش (نمط) پایانی کتاب معروف خود «اشارات و تنبیهات» به نامهای : فی البهجه و السعاده ، فی مقامات العارفين و فی اسرار آیات (نمط هشتم تا دهم)، تعبیرات و تمثیلات عرفانی خود را در مورد عارف بیان کرده . مثلاً در آغاز نمط نهم در تعریف عارف گفته : «عارفان را در زندگی این جهانی غیر از دیگران ، مقامات و درجاتی است ویژه آنان ... چنانکه روی به عامل قدس آورده اند^۱» و در جایی دیگر در همان کتاب پس از وصف زاهد و عارف، در توصیف عارف گفته : «آنکس که اندیشه خود را به سوی قدس جبروت می گرداند و همواره چشم به راه تابش نور حق در سر خویش است ، عارف نامیده می شود^۲» . و ویژگی عارف را این دانسته که «طالب حق نخستین است و هیچ چیز را بر شناخت و عرفان حق ترجیح نمی دهد و پرستش

تنها از آن اوست که حق مطلق است^۲. با تمام این گرایشهای عارفانه و صوفیانه ابن سینا، او را فیلسوفی عقل گرا و عرفان او را نیز عرفانی خردورزانه و عقل گرایانه دانسته اند؛ یعنی عرفانی که مثل عارفان دیگر با جذب و شور و شطح سرو کار ندارد بلکه عرفانی است زاییده عقل و مستی عقل که به آشفتگی و خیال پناه برده و بنابر قول خودش: «شناخت حقیقی، از راه گفتگو و آموختن دست نمی دهد، بلکه از راه مشاهده دست یافتنی است. پس باید از «رسیدگان به عین» شد نه از «شوندگان اثر»^۳.

از همین روست که از یک سو، بعضی از عارفان بزرگ، اعتقاد و اعتبار او را در شناخت حقایق هستی طعنه زدند و ملامت کرده اند و از سوی دیگر برخی از اهل سلوک و معرفت نیز، ابن سینا و اعتقادات عرفانیش را ستوده و به دیده احترام و عنایت نگریسته اند^۴. همچنین مکاتبات و گفتگوهایی که ابن سینا با شاعر و عارف معاصرش -ابوسعید ابی الخیر- انجام داده، حاکی از تکریم و بزرگداشت آن دو نسبت به یکدیگر بوده است؛ چنانکه ابن سینا در مقدمه جواب به یکی از سؤالات ابوسعید، آن را پرسش مردی بینا و شنوا از شخصی نابینا و ناشنوا می داند و ابوسعید نیز در طرح سؤال، ابن سینا را با عبارتی محترمانه مورد خطاب قرار می دهد^۵.

نخستین شاعر و عارف نامداری که چند سالی پس از درگذشت ابن سینا، پای به عرصه هستی نهاد و بعدها او را مورد سرزنش و عتاب قرار داد، حکیم سنائی غزنوی (م، ۵۴۵ یا ۵۲۵) هاست. او که با فیلسوفان و عقل گرایان و یکه تازان میدان خردورزی و تعقل میانه خوبی نداشته و در قصائد عارفانه اش، بر فیلسوفانی چون خیام نیز بشدت تاخته است^۶، در مثنوی حدیقه الحقیقه خود که اثر کاملاً عرفانی است، اگر چه در آغاز حکایتش، عقل را سلطان خلق و حجت حق دانسته^۷ و در وصف و ستایش آن داد سخن سرداده، ولی سرانجام، عقل را در برابر عشق نابینا و ناتوان پنداشته و این گونه بر ابن سینا و اندیشه هایش تاخته و آن را نکوهیده است:

عقل در کوی عشق نابیناست عاقلی، کار بوعلی سیناست^۸

سنائی، علاوه بر حدیقه، در دیوانش نیز از یک سو او را در حکمت ستوده و از خدای برای خود خواستار حکمی است که روان بوعلی را به رشک اندازد:

که یارب مرسنایی را سنایی ده تو در حکمت چنان کز وی به رشک افتد روان بوعلی سینا^{۱۰}
 و از سوئی دیگر ، در قصیده ای که تشبیب آن در نعت حضرت رسول (ص) است ، به ابوعلی سینا و
 آثارش تعریض زده و در برتری حکمت و علم پیامبر بر او چنین گفته :

رحمه للعالمین آمد طبیب زو طلب چه از این عاصی وز آن عاصی همی جوئی شفا
 کان شفا کز عقل و نفس و جسم و جان جوئی شفا چون نه از دستور او باشد شفا گردد شفا
 کان نجات و کان شفا کارباب سنت جسته‌اند بوعلی سینا ندارد در نجات و در شفا
 ناشتا نزدیک او شو زانکه خود نبود طیب مفتی ذوق و دلیل و نبض جز در ناشتا^{۱۱}

به غیر از سنائی ، مولانا جلال الدین رومی مشهور به مولوی، (م . ۶۷۲) هـ ، شاعر و عارف مشهور قرن
 هفتم ، که از دنباله روان مکتب عرفانی سنایی است و هم در مثنوی و هم در غزلیات شمس بارها زبان به
 ستایش سنایی گشوده و او را همراه عطار ، روح و چشم می داند که خود از پی آنها آمده است^{۱۲} ، اگر چه ابن
 سینا را در شناخت حقایق هستی مذمت کرده و در جایی در مثنوی نیز به خردگرایی او طعنه زده^{۱۳} ، ولی در
 جاهای مختلف مثنوی ، ابوعلی سینا را ستوده و در مورد او نظری مختلف با سنایی دارد . مولوی ، بنابر
 روایتی^{۱۴} در داستان عاشق شدن پادشاه بر کنیزک ، بی آنکه نامی از او ببرد او را با القاب و اوصافی از قبیل :
 «مهمان غیب» ، «طیب الهی» و «امین صادق» ستایش می کند و چنین می گوید :

چونک آید او حکیم حاذقست صادقش دان کو امین و صادقست^{۱۵}
 در علاجش سحر مطلق را ببین در مزاجش قدرت حق را ببین
 آن خیالی که شه اندر خواب دید در رخ مهمان همی آمد پدید
 شه به جای حاجیان فابیش رفت پیش آن مهمان غیب خویش رفت^{۱۶}

و نیز در داستان ملاقات پادشاه با آن طیب الهی^{۱۷} که ادامه داستان پادشاه و کنیزک است ، گفته :

دست بگشاد و کنارانش گرفت همچو عشق اندر دل و جانش گرفت
 دست و پیشانیش بوسیدن گرفت از مقام و راه پرسیدن گرفت
 پرس پرسان می کشیدش تا به صدر گفت گنجی یافتم آخر به صبر

گفت ای هدیه حق دفع حرج
 ای لقای تو جواب هر سؤال
 معنی الصبر مفتاح الفرج
 مشکل از تو حل شود بی قیل و قال
 دست گیری هر چه که پایش در گلست^{۱۸}
 ترجمانی هر چه ما را دردلست

که بنا بر این روایت مذکور، منظور از طیب الهی و اوصافی که در آن حکایت ذکر کرده، ابن سیناست. مولانا در غزلیات شمس، درباره ابن سینا نظری متفاوت با مثنوی دارد و در بیتی از بند دوم ترجیع بندی، ابن سینا را با آن فهم و دانایش در برابر شناخت هستی و حقایق آن، بی کفایت و بی اعتبار دانسته و گفته:

درون سینه چون عیسی نگاری بی پدر صورت

که ماند چون خری بریخ ز فهمش بوعلی سینا^{۱۹}

پس از این دو شاعر عارف مسلک، خاتم الشعرا سده نهم، نورالدین عبدالرحمن جامی (م ۸۹۸)، درباره بوعلی و اندیشه هایش اشعاری سروده و نظریاتی بیان کرده است. او اگر چه مثنوی رمزی «سلامان و ابدال» خود را که یکی از منظومه های هفت اورنگ اوست، از دو شرحی که امام فخر رازی و خواجه نصیر الدین طوسی بر کتاب اشارات ابن سینا نوشته اند، اقتباس کرده^{۲۰}، ولی مانند سنایی و مولوی، برهانهای عقلی او را در زمینه عرفان و شناخت حق، سرزنش کرده و در یکی از قصائدش به نام «لجه الاسرار» به فلسفه و منطق و حکمت یونانی که ابن سینا یکی از پیروان آن است، حمله ور شده است. در این قصیده که بنا بر قول مصحح دیوانش یکی از عمیقترین و پرمعنائترین قصائد جامی است^{۲۱}، او به صراحت به بوعلی و کتابهایش تاخته و در بخشی از آن چنین گفته است:

فلسفه چون اکثرش آمد سفه پس کل آن
 فلسفی از گنج حکمت چون به فلسی ره نیافت
 هم سفه باشد که دارد حکم کل آنچه اکثرست
 می ندانم دیگری را سوی آن چون رهبرست
 حکم حال منطقی خواهی ز حال فلسفی
 حکمت یونانیان پیغام نفس است و هوا
 از علی جو بو که بوی بوعلی مستقدرست
 نیست جز بوی نبی سوی خدا رهبر نو را
 دست بگسل از شفای او که دستور شفاست
 پای یکسو نه ز قانونش که کانون شرست^{۲۲}

جامی ، در جای جای دیوانش ، درباره بی ارزشی فلسفی و روش فلسفیان داد سخن داده و دلش را خزینه راز حقایق عرفان دانسته که گزاف فلسفیان را خریدار نیست^{۲۳} . در غزلیاتش نیز بر فیلسوفان تاخته و روش آنها را بدون آداب بحث عشق می داند^{۲۴} . او در قصیده عرفانی دیگری ، مانند قصیده پیشین ، بر فلسفه و حکمت یونانی تاخته و در برتری دین اسلام و پیامبر (ص) بر فلسفه افلاطونی و حکمت بوعلی چنین سروده است:

به پشرب کن طلب سرچشمه حکمت که شد غرغه	ز موج غیرت، افلاطون یونانی و یونانش
ابوالقاسم بود هادی که باشد بوعلی ، باری	که از بهر خلاص خویش پویی راه طغیانش
مشو قید نجات او که در مدخولست قانونش	مکش رنج شفای او که معلومست برهانش
گذر بر بوستان شرع و دین کن تا به هر گاهی	گلی چون شافعی یا لاله یی بینی چو نعمانش... ^{۲۵}

نظرات جامی درباره بوعلی در مثنویاتش با دیوانش بکلی متفاوت است . بعنوان مثال در دفتر سوم مثنوی «سلسله الذهب» خود ، بوعلی را طبیعی حاذق و ماهری می داند که بیماری مالخیولیایی را که دیگران از علاجش درمانده شده بودند، معالجه می کند .

این حکایت چنین است :

بود در عهد بوعلی سینا	آن به کنه اصول طب بینا
ز آل بویه یکی ستوده خصال	شد ز ماخولیا پریشان حال
بانگ می زد که کم بود درده	هیچ گاوی بسان من فربه
آشپز گر پزد هر یسه زمن	گرددش گنج سیم کیسه زمن
زودباشید حلق من ببریید	به دکان هر یسه پز سپریید
صبح تا شام حال او این بود	با حریفان مقال او این بود
نگذشتی زروز و شب دانگی	که چو گاوان نبودیش بانگی
که بزودی به کارد یا خنجر	بکشیدم که می شوم لاغر
تا به جایی رسید کو نه غذا	خوردی از دست هیچکس نه دوا

اهل طب راه عجز بسپردند	استعانت به بوعلی بردند
گفت سویش قدم نهید از راه	مژده گویان که بامداد پگاه
می رسد بهر کشتنت بشتاب	دشنه در دست خواجه قصاب
رفت از این مژده زوگرانیها	کرد اظهار شادمانیها
بامدادان که بوعلی برخاست	شد سوی منزلهش که گاو کجاست؟
آمد و خفت در میان سرای	که منم گاو هان و هان پیش آی
بوعلی دست و پاش سخت بیست	کارد برکارد تیز کرد و نشست
برد قصاب وار کف سویش	دید هنجار پشت و پهلویش
گفت کاین گاو لاغرست هنوز	مصلحت نیست کشتنش امروز
چندرویش بر علف بندید	یکز مانش گرسنه مپسندید
تا چو فربه شود برانم تیغ	نبد افسوس ذبح او و دریغ
دست و پایش زبند بگشادند	خوردنیهاش پیش بنهادند
هر چه دادندش از غذا و دوا	همه را خورد بی خلاف ابا
تا چو گاووان از آن شود فربه	شد خود او از خیال گاوی به ^{۲۶}

جامی در حکایت دیگری در مثنوی «تحفه الاحرار»، در ضمن شرح حالی از علمای بدون عمل و سفهای به جهل و جدل مغرور، این بار بدون آن که نامی از بوعلی ببرد، کتابها و آثارش را به باد سخره و اتهام گرفته و آنها را مصداق بارز کفر، خوف، بیماری و گرفتاری می‌داند. (یعنی درست به خلاف حکایت پیشین که او در علم پزشکی می‌ستاید). بخشی از این حکایت چنین است:

ای علم علم برافراخته	چون علم از علم سرافراخته
خویشتن از علم، علم ساختی	چون عمل آمده، علم انداختی
لاف درستی است علم سازيست	حجت سستی علم اندازیت
دعوی دانش کنی از جاهلی	حاصل تحصیل تو بیحاصلی

کیسه چو خالی بود از زر و سیم	دعوی اکسیر چه سود از حکیم
جمع کتب از سره و ناسره	کرده چو خشتست به گردت خره
هر ورقی زان کتب آمد حجاب	زان حجب توی به تو رخ بتاب
تا ببری از همه فردا سبق	زان کتب امروز بگردان ورق
جانب کفرست اشارات او	باعث خوف است بشارت او
فکر شفایش هه بیماریست	میل نجاتش به گرفتاریست
قاعده طب که به قانون نهاد	پای نه از قاعده بیرون نهاد
لیک نهان ساخت بر اهل طلب	روی مسبب به حجاب سبب ^{۲۷}

در پایان می توان به این نتیجه رسید که یکی از مهمترین علل و عواملی که توجه شاعران عارف مسلک را تا بدین حد به ابن سینا جلب کرده است، تا جایی که به ستایش و نکوهش او پرداخته اند، علاوه بر نظریات فلسفی او، آرا، عقاید و اندیشه های عرفانی و صوفیانه ابن سینا بوده. زیرا روزگار او مقارن با اوج افکار صوفیانه و طریق تجرد بوده است و همین دلیل، موجب شده که ابن سینا آثاری عرفانی از خود برجای گذارد و در آنها مراحل سیر و سلوک عقلی انسان را در قالب رمز و تمثیل و استعاره بیان کند، تا جایی که دانشمندان غربی را واداشته که درباره سلسله تمثیلهای و رسائل عرفانی ابن سینا تحلیل و پژوهش کنند^{۲۸} و به بحث و بررسی درباره اقوال، افکار و آثار عارفانه این نابغه بزرگ مشرق زمین پردازند.

ارجاعات :

- ۱- ابن سینا ، اشارات و تنبیها ت ، به کوشش سلیمان دنیا ، ۷۸۹-۷۹۰/۳ .
- ۲- همو ، همانجا ، ۷۹۹-۸۰۰/۳ .
- ۳- همو ، همانجا ، ۸۱۰/۳ .
- ۴- همو ، همانجا ۸۴۲/۳-۸۴۱ .
- ۵- عطار نیشابوری ، تذکره الاولیا ، به کوشش نیکلسون ، ۲۰۷/۱ .
- ۶- مهدوی ، یحیی ، فهرست نسخه های مصنفات ابن سینا ، ۶-۴ و ۸ .
- ۷- سنایی غزنوی ، دیوان ، به کوشش مظاهر مصفا ۲۴۷-۲۴۵ و ۲۲۰-۲۱۹ .
- ۸- همو ، حدیقه الحقیقه ، ۲۹۹-۲۹۷ .
- ۹- همو ، همانجا ، ۳۰۰ .
- ۱۰- همو ، دیوان سنایی ، به کوشش مدرس رضوی ، ۵۷ .
- ۱۱- همو ، همانجا ، ۴۳ .
- ۱۲- مولوی ، جلال الدین محمد بن محمد ، کلیات شمس ، به کوشش فروزانفر ، ۱۰۸/۲ .
- ۱۳- همو ، مثنوی ، به کوشش نیکلسون ، ۳۰۸/۲ .
- ۱۴- مجتبیایی ، فتح الله ، مقاله ابن سینا (بخش ادبیات عرفانی) ، دائره المعارف بزرگ اسلامی ، ۴۱/۴ .
- ۱۵- مولوی ، همانجا ، ۶/۱ .
- ۱۶- مولوی ، همانجا ، ۷/۱ .
- ۱۷- مولوی ، همانجا ، ۸/۱ .
- ۱۸- مولوی ، همانجا ، ۸/۱ .
- ۱۹- مولوی ، کلیات شمس ، ۱۲۱/۷ .
- ۲۰- حکمت ، علی اصغر ، جامی ، ۱۹۰ .
- ۲۱- رضی ، هاشم ، مقدمه بر کلیات جامی ، ۲۰۹ .

- ۲۲- جامی ، نورالدین عبدالرحمن ، کلیات ، ۲۳ .
- ۲۳- رضی ، هاشم ، همانجا ، ۲۰۹ .
- ۲۴- جامی ، همانجا ، غزل شماره ۸۵۸ و ۸۵۴ .
- ۲۵- همو ، همانجا ، ۵۴ .
- ۲۶- همو ، سلسله الذهب ، از مثنوی هفت اورنگ ، به کوشش مرتضی مدرس گیلانی ، ۲۹۹-۳۰۰ .
- ۲۷- همو ، تخفه الاحرار ، مندرج در مثنوی هفت اورنگ ، ۴۲۱-۴۲۰ .
- ۲۸- بعنوان نمونه نک : مرن ، ا.ف. ، «سائل عرفانی ابن سینا» همراه با ترجمه فرانسوی .
هانری کوربن، «ابن سینا و تمثیل عرفانی»، به زبان فرانسه ، ۱۹۵۲ م .